

رابطه فقه و اخلاق از دیدگاه قرآن کریم

سوسن نریمانی

استادیار گروه معارف اسلامی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران

S.narimani@kiau.ac.ir

چکیده

در مورد رابطه احکام فقهی و اخلاقی دیدگاه‌هایی گوناگونی وجود دارد. بر این اساس، پس از بررسی و نقد دیدگاه‌ها، در پژوهش حاضر تلاش گردید با روش توصیفی تحلیلی، از چند راه ثابت شود که رابطه آن‌ها عموم و خصوص من وجه است و در موارد افتراق تعامل و تاثیر متقابل دارند. اول از بررسی و رتبه‌بندی آیات متعدد قرآن که هدف‌های بعثت و دین را معرفی کرده‌است و دوم از آیات الاحکام که احکام شرعی را بیان نموده و همراه با آن‌ها ثمره و نتیجه آن‌ها را تزکیه و تطهیر اخلاق انسان معرفی نموده‌اند و سوم از بحث تجسم اعمال که در قرآن مورد تأکید قرار گرفته است. و نتیجه آنکه رابطه احکام فقهی و اخلاقی عموم و خصوص من وجه است. و در موارد افتراق تباین و تعامل دارند و تعامل آن‌ها متقابل است؛ ولی احکام فقهی به‌ویژه عبادات، راه‌کارهای عملی، و زمینه‌ساز تزکیه و تربیت اخلاقی است. و در نهایت تعامل و تاثیر متقابل احکام فقهی و اخلاقی و اهمیت ویژه اخلاق مورد تأکید و تاکید قرار گرفته‌است.

واژه‌های کلیدی: قرآن، فقه، احکام شرعی، احکام اخلاقی، تزکیه.

۱- مقدمه

انسان موجودی دارای آزادی و اختیار و زیست اجتماعی است و به گونه ای آفریده شده که ذاتاً استخدامگر است.^۱ یعنی تلاش میکند دیگران را به خدمت خود بگیرد و براین اساس امکان سوءاستفاده از آزادی خود و تجاوز به حریم دیگران وجود دارد بنابراین برای کنترل او نیاز به قانون هست. نیاز بشر به قانون و مقررات اجتماعی برای تنظیم امور اجتماعی، امری مسلم، روشن و در حد بدیهی است و نیاز به برهان پیچیده ندارد.^۲

روشن است که قانون گذاران غیردینی چون از مراحل زندگی پس از مرگ اطلاعی ندارند، لذا بیشتر قوانین بشری با بعد مادی و دنیایی انسانها تنظیم شده و هدف اصلی خود را نیز ایجاد نظم و امنیت در جامعه قرار می‌دهد و با مسائل اخروی کار ندارند و حتی روح و روان را نیز چون غیرمادی است و شناخت کاملی از آنها ندارند چندان مورد توجه قرار نمی‌دهند.

بر اساس یک تقسیم بندی میتوانیم قوانین اسلامی را به دو دسته تقسیم بندی کنیم دسته اول قوانینی که به ویژگی‌های پایدار (صفات) روح و روان انسان مربوط می‌شود و برای تزکیه و تربیت روح و روان انسان است. بیشتر مطالب و موضوع‌های اخلاقی از این دسته اند و دسته دوم قوانینی که به غیر آنها مربوط است و به عنوان قوانین یا اعمال جوارحی گفته شده است که بیشتر احکام و قوانین فقهی از این دسته است و اینها نیز به دودسته می‌شوند دسته اول قوانین مربوط به ارتباطات انسانها در جامعه و دسته دوم قوانین مربوط به فرد و زندگی شخصی که ربطی به دیگران ندارد؛ به عبارت دیگر اخلاق درباره‌ی صفات درونی انسان بحث می‌کند، در حالی که بحث پیرامون افعال بیرونی انسان است. صفات درونی انسان مانند شجاعت، بخل، حسد و... و افعال بیرونی او مانند، نماز، روزه، زکات، جهاد و...^۳

پیش فرض ما که در جای خود ثابت شده^۴ این است که برخلاف قوانین بشری قوانین قرآن یک مجموعه و منظومه به هم پیوسته و جامع است که همه جوانب زندگی را در برمی‌گیرد که علاوه بر نظم و امنیت ظاهری، اجتماعی به امنیت روانی، روحی تربیت و رشد درونی و سعادت و کمال انسان در دنیا و آخرت نیز توجه کامل نموده است. حتی نظم اجتماعی نیز مقدمه سعادت ابدی اخروی است. خلاصه اسلام تأمین کننده امنیت و سعادت فرد و خانواده و جامعه است، هم خوشبختی دنیوی و هم سعادت اخروی انسانها را در نظر دارد.

بر اساس یک تقسیم بندی می‌توانیم معارف دین را به سه دسته تقسیم کنیم:

۱. اعتقادات که مسائل نظری و باورها است و به عنوان اصول دین و جهان بینی دینی معرفی می‌شوند.
 ۲. اخلاقیات که مطالب مربوط به اخلاق روحیات و ملکات انسانی و فضائل و رذایل و تزکیه نفس است و... که در علم اخلاق بحث می‌شود.
 ۳. احکام و دستورالعملهای رفتاری و عملی شرعی که انسان انجام می‌دهد و به احکام پنج گانه (وجوب، حرمت، استحباب، مکروه و مباح متصف میشوند و در فقه مورد بحث واقع می‌شود.
- درجای خود بررسی شده و روشن است که همه رفتارهای انسان بر اساس باورها و جهان بینی او انجام می‌شود یعنی اعتقادات به مثابه ریشه درخت دین است. لکن بین احکام اخلاقی و احکام فقهی چه رابطه‌ای هست؟
- پیش فرض عنوان و سوال اصلی مقاله این است که احکام اخلاقی و فقهی دو چیز هستند و با هم رابطه دارند ولی نوع رابطه مورد بحث است این رابطه به چند صورت می‌تواند تصویر و مطرح گردد:

^۱ رک سید محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۱۷، ج ۱۶، ص ۹۷. إن الإنسان مدنی بالطبع.

^۲ همان، فهذا الحكم أئني حكمه بالاجتماع المدني والعدل الاجتماعي إنما هو حكم دعا إليه الاضطرار و لو لا الاضطرار المذكور لم يقض به الإنسان أبدا

^۳ همان، ج ۲، ص ۱۱۱۹ ص: ۱۳۵ ص: ۱۲۵ ۱۳۴

^۴ جعفر سبحانی، به نقل: محمد هادی، مناسبات فقه و اخلاق، ص ۶۱؛ و پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت الله سبحانی

<http://tohid.ir/fa/persian/articleView?articleId=4438>

^۵ مرتضی مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۱، ص ۲۱

۱. تساوی: صورتی که رابطه احکام فقهی و اخلاقی همیشه تساوی باشد

۲. تباین: در این صورت رابطه بین حکم فقهی و اخلاقی به سه گونه می تواند باشد

الف. رابطه بی طرف باشد

ب. رابطه «تعامل» باشد

ج. رابطه «تقابل» باشد این صورت هم ممکن است رابطه به صورت تناقض و یا تضاد تصور شود

تداخل: صورتی که رابطه احکام فقهی و اخلاقی تداخل باشد در این صورت هم میتواند به صورت عموم و خصوص من وجه و یا عموم و خصوص مطلق باشد اگر عموم و خصوص مطلق تصور شود میتواند فقه به صورت عام و اخلاق خاص باشد و یا بر عکس اخلاق عام و فقه خاص تصور شود.

پیشینه بحث رابطه اخلاق و فقه به دوران پیامبر اکرم (ص) و نزول آیات قرآن باز می گردد. ذکر ویژگی‌های اخلاقی در کنار آیات الاحکام بیانگر رابطه بین این دو است. لکن به نظر می رسد در گذشته دانشوران مسلمان به تعامل و ارتباط میان علوم اسلامی توجه چندانی نکرده‌اند و جای پژوهش‌های میان رشته ای خالی مانده است. هر چند برخی از فقیهان در لابه لای مباحث فقهی پاره ای از مباحث اخلاقی را طرح کرده‌اند و برخی هم به صورت موردی و گذرا به این مبحث پرداخته اند ولی تا آنجا که واکاوی شده تحقیق جامع و مستقلی در زمینه رابطه و تعامل فقه و اخلاق از دیدگاه قرآن صورت نگرفته است و این بحث پیشینه چندانی ندارد. بیشتر در دوران معاصر و در برخی نوشته ها از آن بحث شده است. مع الوصف کتاب‌ها و مقالاتی نوشته شده که با این عنوان نزدیک است که به بعضی از آنها اشاره می شود.

غزالی در آغاز کتاب «احیاءالعلوم» به این موضوع اشاره ای دارد و فقه را جزو علوم دنیایی می شمارد و بر این باور است که نزدیکترین و مقدم ترین اعمال آخرت که فقیه از آنها سخن می گوید سه چیز است اسلام نماز و حلال و حرام و هدف و نظر فقیه از مرز دنیا تجاوز نمی کند و به آخرت نمیرسد و چون این معنا در امور سه گانه مذکور معلوم شود، در غیر آنها روشن تر خواهد بود... اما در آخرت گفتار تنها نورانیت دل و اخلاق آن می تواند سودمند باشد و این کار فقیه نیست و اگر او در این راه تلاش و سعی کند مانند این است که در کلام و طب که فن او نیست به کوشش و پژوهش بپردازد... بنابراین تمام نظرات فقیه به دنیا که صلاح راه آخرت بسته به آن است مربوط میشود و اگر احیاناً درباره صفات قلب و احکام آخرت سخن گوید به طور طفیلی بحث می کند چنان که گاهی مطالبی از طب، حساب، نجوم و کلام نیز در سخنان او یافت می گردد.

یکی از دشواری‌های پژوهش پیرامون موضوعاتی نظیر فقه و اخلاق این است که هر چند مفهوم لغوی و اجمالی آنها روشن است، ولی هر نویسنده برداشت و احساس خود را نسبت به این گونه مقوله‌ها بیان می کند و همین امر موجب اختلال در تفاهم و اختلاف نظر می شود.^۶ به عنوان مثال اگر از ما بپرسند اخلاق و احکام چه نسبتی دارند؟ هر کس آنچه را نزدیک به مفهوم ذهنی خود است منظور میدارد و این امر در ادامه مباحث نظری منجر به بروز دیدگاه های متفاوت میگردد. از این رو لازم است پیش از هر بحثی مفهوم و منظور دقیقی از مفاهیم اصلی موضوع ارائه گردد تا منظور نگارنده معین شود و مباحث بعدی از روشنی کافی برخوردار باشند.

فقه از نظر مشهور اهل لغت به معنای فهم است و به معنای علم همراه با فهم عمیق است. و بیشتر در مورد فهم علوم دینی استعمال شده است فقه دلالت بر ادراک و علم به چیزی است و سپس به علم شریعت اختصاص یافته است.^۷ اصل در معنی فقه فهم با دقت است.^۸

^۶ ناصر کاتوزیان، مبانی فقه و حقوق عمومی، ص ۳۴۳.

^۷ فراهیدی، کتاب العین ج ۳ ص ۳۷۰؛ ابن فارس معجم مقائیس اللغة، ج ۴۴ ص ۴۴۲؛ جوهری، الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۴۳ فیومی؛ المصباح المنیر ج ۲ ص ۴۷۹؛ طریحی، مجمع البحرین؛ ج ۶ ص ۳۵۵

^۸ مصطفوی، التحقیق، ج ۹، ص ۱۲۳.

فقه با فهم و علم به معنای آگاهی این تفاوت را دارد که فقه به فهم و آگاهی ویژه‌ای گفته می‌شود که ناشی از تأمل و تدبر در یک سخن باشد؛ و به همین جهت در مورد خداوند سبحان، واژه "فقه" به کار نمی‌رود و به کارگیری "فقه" در مورد علم احکام شرعی نیز به خاطر آن است که علم مذکور معلول تأمل و شناخت کلام خدا و رسول صلی الله علیه و آله می‌باشد. اگر چه برخی دیگر «فقه را به هر نوع علم و فهم تفسیر کرده و اطلاق آن در مورد علم دین را از بسبب تغلیب و به خاطر شرافت آن دانسته اند چنان که ابن منظور مینویسد فقه بیشتر در مورد علم دین به کار رفته به خاطر شرافت این علم.^۹ فقه در اصطلاح دارای دو معنا است:

الف. معنایی که در صدر اسلام از این واژه اراده میشد؛ یعنی آگاهی به معارف دینی و علوم اسلامی که شناخت احکام شرعی نیز یکی از حوزه های آن به شمار رفته است. این کاربرد از واژه «فقه» در قرآن مجید و روایات مشاهده می‌شود؛ در قرآن میخوانیم: *فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ* (توبه: ۹) (۱۲۲) ب معنای اصطلاحی خاصی که از قرن دوم به بعد مطرح شده است که آن را فقه الاحکام با فقه الاستنباط خوانند و آن عبارت است از فهم دقیق و استنباط عمیق مقررات اسلامی از منابع و مدارک مربوطه و در اصطلاح فقها عبارتست از علم به احکام شرعی فرعی از روی دلیل های تفصیلی آنها.

در قرآن نیز واژه «فقه» و مشتقات آن بیش از ۲۰ بار آمده و به معنای فهم در مواردی به کار رفته است؛ از جمله در آیه «وَ لَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (اسراء (۱۷): ۴۴) و... فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثاً (نساء/ ۷۸)، و لكن المنافقين لا يفقهون (منافقون، ۷)

هود، ۹۱: *قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مَّا تَقُولُ ...* و به همین معنا در کلام برخی از لغت شناسان متقدم به کار رفته است.^{۱۰} *مِمَّا تَقُولُ* - موضوع فقه موضوع علم فقه عبارت است از افعال مکلفین و موضوعات خارجی که بسه نوعی با افعال مکلفین ارتباط پیدا میکند همانند نماز، روزه، حج و...^{۱۱} تعریف برگزیده: در مورد فقه از ابعاد گوناگون میتوان بحث نمود آنچه در این مقاله مورد نظر است عبارت است از احکام شرعی عملی که فقیهان از منابع دینی استخراج نموده‌اند.

"حکم شرعی" عبارت است از قانون صادره از سوی خداوند تعالی برای سامان بخشیدن به زندگی مادی و معنوی انسانها فرقی هم نمیکند که جعل حکم مستقیماً به فعل مکلف تعلیق گیرد یا به خود او و یا چیزهای دیگری که به نوعی با او ارتباط داشته باشند. آیات الاحکام آتی است که به احکام فقهی و تکالیف عملی ارتباط دارد به عبارت دیگر، بر آن دسته از آیات قرآن اطلاق میشود که بیانگر احکام عملی اسلام باشد.

خلق و خلق به معنای خوی‌هاست از منظر واژه شناسان به معنای خوی و خصلتها، سرشت، طبیعت و امثال آن و اعم از خوبیها و بدیهاست و آن دسته از صفات را در برمی‌گیرد که در نفس راسخ باشند و پایدار و زوال ناپذیر و شخصی که دارای چنین صفتی باشد کارهای متناسب با این صفت را بدون تأمل و تفکر انجام میدهد به گونه ای که بی درنگ، کار پسندیده و یا ناپسندی را انجام دهد؛ و با خلق هم ریشه اند با این تفاوت که خلق بیسان کننده هیئت و اشکال و صور ظاهری است در حالیکه خلق به ویژگیهای باطنی باز میگردد. ابن فارس خلق را به معنی سجیه می‌داند.

معنای لغوی اخلاق اختصاصی به صفات نیکو و پسندیده نداشته شامل صفات بد و ناپسند نیز میشود لذا همان طوری که واژه خلق بر صفت پایدار جوانمردی و دلیری و سخاوت در انسان اطلاق میگردد به صفت ناپسند و پایدار مانند فرومایگی و بزدلی و بخل نیز گفته میشود. از این رو واژه اخلاق را به معنای صفات نفسانی رسوخ یافته (اعم از فضیلت یا رذیلت) که موجب رجحان

^۹ ابوهلال العسکری، الفروق اللغویه، ص ۴۱۲.

^{۱۰} ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۲۲.

^{۱۱} شیخ حسن بن زین الدین معالم الدین، ص ۲۲ و ابو زهره، محمد، اصول فقه من تشیخ طوسی عدّه الاصول، ج ۱، ص ۲۱؛ محمدتقی طباطبایی حکیم، الاصول العامه للفقّه المقارن، ۱۳۴۶ - ۱۴۲۵ ق. ص ۱۵؛

^{۱۲} همچنین در روایت مشهور نبوی صلی الله علیه و آله میخوانیم که من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً ینتفعون بها، بعثه الله یوم القیامه، علی بن موسی، علیه السلام، ص ۶۵، الحدیث ۹۹.

^{۱۳} علی مشکینی، اصطلاحات الاصول، ص ۲۶۶-۲۶۵.

عمل و سبب انجام عمل بدون تفکر و تأمل می‌گردد، به کار می‌برند. اخلاق گاهی جمع خلق به معنای مروت و دین نیز به کار می‌رود و در برخی موارد واژه فوق را جمع خلق دانسته که به معنای خوشخونی آمده است. در مجموع آنچه از بیانات اهل لغت به دست می‌آید هفت معنی متفاوت است که عبارتند از سجیه مروت، طبع، عادت، دین، تقدیر و اندازه شیء و صفت و حالت نفسانی.

در تعریف اخلاق دیدگاه‌های گوناگونی به شرح زیر مطرح شده است:

شایع‌ترین کاربرد اصطلاحی اخلاق در میان اندیشمندان اسلامی عبارت است از هیأتی استوار و راسخ در جان آدمی که کارها به آسانی و بدون نیاز به تأمل و تفکر از آن صادر می‌شود. به عبارتی دیگر صفات نفسانی پایدار و ویژگی‌های در نفس که موجب می‌شوند. غزالی و مرحوم شیر در تعریف خلق می‌گویند: عبارة عن هیئته فی النفس راسخة عنها تصدر الافعال بسهولة و یسر من غیر حاجة الی فکر و رویه.^{۱۴}

خلق حالی است برای جان انسانی که او را بدون فکر و تأمل به سوی کارهایی بر می‌انگیزد.^{۱۵}

البته مراد از «حال» در این عبارت همان «ملکه است؛ هم چنان که در چند سطر بعد تصریح می‌کند. ملکه، در برابر «حال» است. یعنی کاری که پاره ای، وقتها به انگیزه‌های ویژه ای از فردی سر میزند. صفاتی نظیر، شجاعت، ترس عناد حریت، تعصب جاه طلبی استبداد به رأی و ... که موضوع یا بخشی از موضوع علم اخلاق است.

خلق، ملکه ای بود نفس را مقتضی سهولت صدور فعلی از او بی احتیاج به فکری و رویتی " . وهدف علم اخلاق را ایجاد خوی و سرشتی میداند که راهبر اراده انسان است. به گونه ای که باعث شود آنچه را به اراده انجام میدهد پسندیده باشد. فیض کاشانی در تعریف خلق بر این باور است که «خلق»، کار خارجی نیست. چه بسا کسی در نهاد بخشنده باشد اما بخشش نداشته باشد؛ چرا که مال ندارد و یا برای بخشندگی او، باز دارنده‌ای وجود دارد و چه بسا کسی بخیل باشد، ولی بر خلاف میل و خلق خود، از روی ریا مالی را ببخشد.

به توانایی و شناخت کار خوب و بد خلق اطلاق نمیشود زیرا، انسان، اختیار و توانایی انجام هر کاری را دارد، بنابراین «خلق» آن حالات و صفات پایدار نفسانی را در بر می‌گیرد که خاستگاه رفتار آدمی است. مجلسی و دیگران نیز همین معنا را بیان نموده‌اند.^{۱۶} این معنا شامل صفات ناپایداری که به صورت ملکه نفسانی در نیامده‌اند نمی‌گردد صفات ناپایدار در نفس مانند غضب انسان شکبیا و یا صفاتی که با زحمت و تأمل از فردی صادر می‌شود مانند کرم شخص بخیل، از قلمرو اخلاق خارج اند و به آنها خلق صدق نمی‌کند؛ و اخلاق شامل فضایل و رذایل اخلاقی هر دو میشود این معنا از اخلاق سابقه ی طولانی دارد.

در این صورت شخص بردباری که به صورت موردی دچار غضب می‌شود یا بخیلی که با تأمل و تفکر فراوان بخششی می‌کند از این تعریف خارجند، در عین حال این تعریف هم شامل فضایل اخلاقی میشود و هم شامل رذایل اخلاقی اگر این هیات به گونه‌ای باشد که افعال زیبا و پسندیده از آن صادر گردد آن را اخلاق نیک و فضیلت مینامند و چنانچه آن هیات به گونه ای باشد که موجب صادر شدن افعالی زشت و ناپسند گردد اخلاق بد و رذیلت نامیده می‌شود.^{۱۷}

شهید مطهری اخلاق را به صورت صفت فعل به کار برده اند که در این صورت به معنای کار اخلاقی است و از این جهت آن فعل خارجی و لو از هیئت راسخه در نفس پدید نیامده باشد به فاصله با رذیله بودن منصف میشود. مینویسد علم اخلاق عبارت

^{۱۴} محمد بن محمد غزالی ابی حامد، احیاء علوم الدین، ج ۳، جزء ۸ سید عبدالله شیر . الاخلاق، ص ۱۰. ابوعلی مسکویه رازی تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ص ۵۱ الخلق حال للنفس داعیه لها الی أفعالها من غیر فکر و لا رویه محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، باب ۵۹.

^{۱۵} خواجه نصیر الدین طوسی «اخلاق ناصری، ص ۱۲ ملا مهدی نراقی جامع السعادات ج ۵۵ / ۱

^{۱۶} محمد باقر مجلسی، ج سوم، ج ۶۷، باب ۵۹ ص ۳۷۲، ذیل حدیث ۱۸؛ محسن فیض کاشانی، الحقائق فی محاسن الاخلاق، ص ۵۴؛ و المحجّه البیضاء فی تهذیب الإحیاء، ج ۵، ص ۹۵ خواجه نصیر طوسی، ص ۱۰۱ مهدی نراقی، ج ۱، ص ۲۲

^{۱۷} در خصوص منشا پیدایش این صفات پایدار نفسانی مباحث زیادی طرح شده است؛ برخی معتقدند که این ملکات در اثر تکرار عمل پدید می‌آیند و عده ای نیز نقش عواملی مانند محیط و وراثت و از این قبیل امور را مهم می‌دانند. برخی نیز برای این قبیل صفات نفسانی منشای ذاتی و فطری را قابلند در عین حال در مفهوم خلق و ریشه لغوی آن هیچ یک از اینها لحاظ نشده‌است. گرچه معنای لغوی خلق صفت ثابت و ملکه‌ی نفسانی است.

است از علم زیستن با علم چگونه باید زیست و تعریفی از اخلاق را میپذیرد که هم به چگونه رفتار کردن توجه کرده باشد و هم به چگونه بودن؛ چگونگی رفتار مربوط میشود به اعمال انسان که شامل گفتار هم میشود و چگونه بودن مرتبط با صفات و ملکات نفسانی است.^{۱۸} بر طبق این اصطلاح کار فرد بخیلی که با تکلف بخشش میکند نیز کار اخلاقی مثبت محسوب میشود و یا کسی که با تأمل و تفکر عمل خوبی را انجام میدهد نیز متصف به اخلاقی بودن می‌شود.

دیدگاه بعضی صاحب‌نظران هم این است که:

اخلاق همه ی کارهای ارزشی انسان را که متصف به خوب و بد میشوند و می‌توانند برای نفس انسانی کمالی را فراهم آورند یا موجب پیدایش رذیلت و نقصی در نفس شوند، در برمی‌گیرد.^{۱۹}

و مثالی بیان می‌کنند که... اگر شخص بخیلی که سرشت او بخل ورزی است احیاناً بذل و بخششی کند این کار او خلق بخشش به حساب آمده و از نظر اخلاقی دارای ارزش مثبت است یا اگر کسی از روی فکر و تأمل به کاری دست، زند آن کار نیز متصف به ارزش اخلاقی می‌شود.^{۱۹}

طبق این اصطلاح، اخلاق شامل ملکات و حالات نفسانی و افعالی می‌شود که رنگ ارزشی داشته باشند؛ یعنی اخلاق بر مجموع افعال ارادی اختیاری انسان که به صورت ظاهری یا به صورت باطنی از او صادر میشود اطلاق میگردد بنابراین اخلاق شامل فقه و اخلاق (به معنای خاص و در مقابل فقه هر دو می‌شود).

آنچه در دیدگاه دانشمندان پیشین اهمیت داشته آگاهی از برتری‌ها و پستیها برای خو گرفتن به اخلاق پسندیده بوده و نمودن راه‌های آن اما آنچه در دیدگاه‌های فلاسفه کنونی پسر آن تکیه شده، رفتار و زیست شایسته است گرایش این دو گروه صاحب نظر یکسان نیست. گروهی آراسته شدن به ارزش‌های اخلاقی را در نظر دارند و گروهی به آثار برخاسته از خوبیهای انسانی که رفتار آدمی است توجه دارند گروهی چگونه بودن را ارائه میدهند و گروهی چگونه رفتار کردن را میتوان گفت چگونه زیستن هر دو بخش را در بر میگیرد. علم اخلاق به ما راه‌هایی نشان می‌دهد راه چگونه رفتار کردن مربوط به رفتار انسان چگونه بودن (مربوط به خوبیهای انسانی و راه‌هایی که با آنها باید نفس را با خوبیهای پسندیده آراست و از خوبیهای ناپسند زدود، با بی‌درنگ، رفتار خوب از آن سر بزند. رفتار در ساختن چگونگی خلق و خوبیها تأثیر دارد و خلق و خوبیها در چگونگی وجود انسان در تأثیر رفتار در پدید آوردن خوی آدمی گفته شده که اگر یک تکه کاغذ پارچه و یا لباس را تا کنیم آنها گرایش به باز شدن دارند. یعنی میخواهند به اصل خود برگردند رفتار آدمی نیز چنین است که اگر کار جسمی، یا روانی، یک بار به وسیله بدن انجام شود از آن پس دگرگونی مخصوصی در ساختمان بدن، یا مغز انجام می‌پذیرد که بعدها تجدید آن را آسان میسازد ولی این دگرگونی ساختمان بدن، خود نمی‌تواند ابتکار انجام عمل را به دست بگیرد و یا به تنهایی عادت را به وجود آورد، نیاز به انگیز انتسده خارجی دارد. طبیعی است اگر رفتاری تکرار شود عادت و خوبیهای خاصی را پدید می‌آورد. در همین راستا گاهی مراد از اخلاقی درستی و خوبی آن است وقتی می‌گوییم فلان عمل اخلاقی یعنی آن عمل خوب یا درست است. در این صورت اخلاق را در مقابل ضد اخلاق و اخلاقی در مقابل غیر اخلاقی به کار می‌رود. برخی از عالمان غربی نیز علم اخلاق را مربوط به رفتار آدمی دانسته‌اند نه سجایای او و تمام توجه به رفتار بایسته آدمی است.

^{۱۸} مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، حکمت علمی، ص ۲۲.

^{۱۹} محمد تقی مصباح یزدی، فلسفه اخلاق، ص ۱۵؛ علامه مصباح یزدی چندی پیش در درس اخلاق در بحث تفاوت میان فقه با اخلاق فرمودند: برخی میگویند که هم فقه و هم اخلاق خوبی و بدی افعال را مشخص میکند، پس تفاوت چندانی ندارند؛ در جواب باید گفت: موضوع فقه، اعمال و افعال مکلف است و آنچه مربوط به اثر خارجی کارها است اما در اخلاق مقدمات روحی و ایجاد انگیزه و علاقه در انجام کار مورد بحث است. مقدمات افعال بد و خوب در فقه نمی‌گنجد مثلاً در روایت داریم محبت به دنیا رأس . همه خطاها است؛ اما در هیچ کتاب فقهی حب دنیا را گناه ندانسته‌اند؛ همانطور که واجب و حرامهای اخلاقی با فقه متفاوت است نتیجه و ثواب و عقاب هایش نیز با فقه قابل قیاس نیست در اینجا سلب توفیق در انجام کار خیر و نهایتاً بی توجهی خدا سزای فرد خاطی است. منبع: سایت: rasanews.ir رسا نیوز

^{۲۰} محمد تقی مصباح، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۲۴۱ - ۲۴۰

علم فقه اعمال و رفتار انسانهای مکلف و مسؤول را از دو جهت مورد بررسی قرار می‌دهد و دو گونه داوری دارد نخست از جهت آثار اخروی آن؛ یعنی ثواب و عقاب که در تحت عناوینی مانند وجوب و حرمت بیان می‌گردد و دیگری از جهت آثار و وضعیت دنیوی آن که در تحت عناوینی مانند صحت و بطلان بیان می‌گردد بررسی‌ها و احکام نوع اول فقه، ماهیت اخلاقی داشته بخش مهمی از متون و منابع اخلاق اسلامی را تشکیل می‌دهد. بررسی‌ها و احکام نوع دوم، فقه خارج از قلمرو علم اخلاق است و ماهیت اخلاقی ندارد؛ بلکه تنها ماهیت فقهی و حقوقی دارد.^{۲۱}

منظور این مقاله بررسی رابطه احکام فقهی با اخلاقی تربیت، تزکیه از دیدگاه قرآن است و این که آیا احکام و رفتارهای فقهی تأثیری در تزکیه و تربیت انسان دارد؟ و نسبت تزکیه اخلاقی و احکام فقهی چیست؟

۲- روش پژوهش

روش مورد استفاده در این مقاله روش توصیفی و تحلیلی به معنای واکاوی مفاهیم فقهی و اخلاقی به مولفه‌ها و عناصر کوچکتر است در عرصه موضوعات فقهی و ارتباط آن با سایر مولفه‌ها و حوزه‌های معرفتی تحلیل مفهومی ما را در حل و رفع بسیاری از مناقشه‌ها و سوء تفاهم‌ها یاری خواهد داد. بدون تحلیل درست از دو مفهوم اخلاق و فقه نمی‌توان به رابطه و نسبت میان این دو رسید در این مقاله سعی بر این بوده است که با استفاده از روش تحلیل مفاهیم و بررسی نظریات و رویکردها به بحث و بررسی نسبت اخلاق و فقه پرداخته شود. هم‌چنین در بررسی جایگاه اخلاق در مولفه‌ها و شاخه‌های فقهی گاه از روش توصیفی نیز استفاده شده است. روش و ابزار گرد آوری اطلاعات کتابخانه‌ای و از طریق فیش برداری و نرم‌افزارهای رایانه و سایت‌های اینترنتی می‌باشد.

۳- یافته‌ها

دیدگاه (تباین) و بی‌نیازی اخلاق از فقه

عده‌ای رابطه فقه و اخلاق را تباین میدانند و با تأکید بر اخلاق و عرفان، جایگاه کارکردهای احکام شرعی را نادیده گرفته و در مراحل نیاز انسان به رفتارهای فقهی را منتفی می‌پندارند و با رویکرد منفی احکام فقه و فقیهان را مورد طعن قرار داده، بر بی‌طرفی وجدانی این دو واصل بودن ملکات اخلاقی تأکید مینمایند به عنوان نمونه صوفیان:

بعضی از صوفیان بر این باورند که سالک چون به مرتبه اولیاء رسید ملزم به رعایت حدود شریعت نیست از نظر آنها کفر و ایمان نزد عارف مساوی بود و عارف فوق شریعت محسوب می‌گشت. آنها معتقدند که شریعت (فقه) وسیله‌ای برای رسیدن به حقیقت است ولی کسی که به حقیقت رسید نیازی به شریعت ندارد.

نقد و نظر: اشکال اصلی این دیدگاه بی‌توجهی به فقه و احکام شرعی است که خداوند بر همه در همه شرایط تکلیف کرده است آیات قرآن و روایات همه انسانها را مکلف به انجام اعمال عبادی و رعایت تکالیف ظاهری نموده و رسول اکرم ص " را هم از این قاعده کلی استثنا نمی‌کند بلکه تکالیف سنگین تری بر ایشان محول می‌نماید؛ عبادت‌های سخت و طاقت فرسای اهل بیت (ع)، نشان دهنده اهمیت ذاتی عبادتها حتی در عالی‌ترین مراتب سلوک و وصول است. امام صادق (ع) در مورد نماز شبهای رسول خدا (ص) می‌فرمایند..... وَ يَسْجُدُ حَتَّى يُقَالَ مَتَى يَرْفَعُ رَأْسَهُ ... " یعنی می‌گن آنقدر رکوع ایشان طولانی میشد که می‌گفتند چه موقع سر از رکوع برمی‌دارد و سجده ایشان آنقدر به طول می‌انجامید که می‌پرسیدند چه وقت از سجده سر برمی‌دارد؟ مشقت‌هایی که ائمه (ع) در بندگی خدا تحمل می‌کردند، نمی‌تواند علامت نقص ایشان در معرفت الهی باشد چراکه کامل‌تر از چهارده معصوم (ع) نمی‌شناسیم

فیض در بیان روش ملامت‌یاب می‌گوید اما علاج عملی برای بیرون رفتن از دل مردم این است که افعال نکوهیده‌ای انجام دهد که از چشم خلق بیفتد.... و این روش ملامت‌یاب است که به ظاهر در فواحش غوطه‌ور میشوند تا از چشم مردم بیفتند و از آفت

^{۲۱} دیلمی، احمد، آذربایجانی، مسعود (۱۳۹۸)، اخلاق اسلامی (ویراست دوم)، دفتر نشر معارف، چاپ شصت و نهم

جاه بیابند. این برای کسانی که مقتدای خلقند جایز نیست چون موجب وهن دین در دل مسلمانان خواهد شد و آنان هم که مقتدای خلاق نیستند نباید برای این منظور مرتکب فعل ممنوعی شوند بلکه می توانند برخی از افعال مباح را که مایه کاهش ارج آنان می شود، انجام دهند...

سپس عمل بعضی از زهاد و پارسایان را با تصویب و تسامح نقل میکنند که برای رهایی از حب جاه و افتادن از چشم مردم در جامی به رنگ، شراب شربت حلال می نوشیدند و آنگاه می افزاید: جواز این عمل از نظر فقهی مسلم نیست اما صاحب‌دلان گاهی خود را به روشی معالجه می کنند که مقبول فقیهان نیست و سپس تقصیر صوری خود را جبران مینمایند. همچنان که یکی از زهاد که معروف به زهد بود و محبوب خلاق شده بود روزی به حمامی رفت و جامه کس دیگری را پوشید و از حمام بیرون آمد و آنقدر در راه ایستاد تا او را شناختند و گرفتند و زدند و جامه را از او باز پس گرفتند و گفتند که تو دزدی و از آن پس او را ترک کردند.

دیدگاه غزالی

ابوحامد غزالی در مواضع مختلف از احیا، به فقه و فقه‌ها می‌تازد.

وی علوم را به دو دسته محمود و مذموم و آنگاه به واجب عینی و کفایی علوم محموده ۱. تقسیم می‌کند. سپس در تعیین علمی که آموختنشان واجب کفایی است علوم را به دو دسته شرعی و غیر شرعی تقسیم مینماید. علوم شرعی علمی هستند که عقل و تجربه بدانها راه ندارند و فقط در مدرسه انبیا آموخته میشوند و همه محمودند مگر اینکه به خطا، با علوم مذمومه بیامیزند و در زمره مذمومها در آیند. علوم شرعی خود بر چهار نوعند اصول، فروع، مقدمات و متممات. اصول را عبارت از کتاب و سنت و اجماعیات امت و آثار صحابه میدانند و فروع را محصول توسعه در فهم اصول به کمک قیاسات عقلی و فقهی و سایر موازین استنباط و دلالت به حساب می‌آورند. آنگاه میگوید این فروع با به مصالح دنیا بر میگردند یا به مصالح آخرت فروع دسته نخست همانها هستند که کتب فقهی را پر میکنند و فقیهان که عالمان دنیوی هستند بدانها اشتغال دارند و فروع دسته دوم که به مصالح آخرت نظر دارند با احوال قلب را مورد بحث قرار می‌دهند و با اعمال جوارح را ایشان در مواضع مختلفی از کتاب «احیا علوم السدین» فقه را علمی دنیوی می‌خواند و فقیهان را علماً الدنیا مینامد نظر: این دیدگاه غزالی که فقه را علم دنیایی می‌شمارد صحیح نیست. فقیهان شرط هر عملی را نیت الهی و آخرتی میدانند و عمل به انگیزه دنیا را باطل می‌شمارند و هر علمی چه فقه و چه اخلاق و عرفان اگر برای دنیا باشد دنیوی میشود چگونه می‌توان فقه را علم دنیا و فقه را علماء الدنیا نامید؟ با اینکه فقه از هر جهت که ارزیابی شود از علوم دینی و اخروی است. موضوع آن «فعل مکلف در قبال خدا است و غایت آن رسیدن به قرب الهی و سعادت آخرت» و منبع آن «کتاب و سنت و همه اینها دینی و با غرض دینی هستند نامبرده می‌نویسد: همه احکام فقهی صرفاً جنبه دنیوی دارد و نمیتوان با احکام و ضوابط فقهی به سعادت اخروی دست یافت لکن خود وی در جواهر القرآن که بعد از «احیاء علوم الدین» نوشته از این نظر برگشته است فیض کاشانی در مورد عبارتی از غزالی که در آن علم مذهب و علم خلاف را نکوهش نموده گفته‌است:

مقصود غزالی از علم، مذهب علم به مذاهب پیشوایان گمراه و گمراه کننده آنها است که عبارتند از شافعی، ابوحنیفه مالک و احمد و امثال آن‌ها؛ همان‌هایی که در مسایل دینی بر اساس آرا و خواهش نفسانی خود فتوا می‌دادند و منظور از علم خلاف دانستن وجوه اختلافات و توجیه آرای آنهاست.

نامبرده در نقد سخنان غزالی که اخروی بودن فقه را رد کرده است بر این باور است که علم فقه دانشی است که عهده دار بیان اعمال نزدیک کننده به خداوند و دور کننده از اوست و به همین جهت، وی آن را علمی اخروی می‌شمارد البته فیض در مقام رد سخن غزالی است و غزالی اخروی بودن علم فقه را نفی کرده است. از این رو، فیض در مقام اثبات اخروی بودن فقه است و نقیاً و اثباتاً به دنیوی بودن آن نپرداخته است؛ زیرا برخی از احکام جهت تنظیم زندگی دنیا جعل شده است مانند جایی که قاضی حکمی را که بر اساس موازین معتبر شرعی چون بینه و قسم، صادر کند، متابعت از آن لازم است با آنکه ممکن است حکم صادر شده مطابق واقع در نیامده و خطایی پیش بیاید و حق به صاحب آن نرسد اما به خاطر حفظ نظم در امور دنیایی پذیرفته می‌شود یا شارع قرعه را در مواردی حجت قرارداده است؛ در حالی که ممکن است قرعه نیز به خطا برود و اعتبار آن

هم برای رفع نزاع و انتظام امور دنیاست یا فقها برخی از شغل ها و صناعتها را صرفاً به دلیل انتظام امور جامعه واجب دانسته اند و دست کم برخی از مصادیق قاعده «نفی حرج و قاعده «نفی ضرر دنیوی است.

به طور کلی میتوان گفت که هدف اخروی دین و آموزه های مختلف آن، از جمله فقه، کسب سعادت جاوید است؛ اما سعادت مفهومی دارای مراتب است که پایین ترین مرتبه آن نجات از عذاب الهی و بالاترین مرتبه آن رسیدن به مقام قرب و رضوان حضرت حق میباشد: وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (توبه ۹): آیه (۷۲).

غزالی در کتاب المراقبه و المحاسبه می گوید:

در این روزگار هیچ کس به شناختن آفات اعمال اقبال نمی کند. همه مردم این علوم را مهجور نهاده اند و رفته اند تا در خصومتهایی که زاده شهوات است دآوری کنند. می گویند فقه همین است و علم به آفات را که فقه حقیقی دینی است از زمره علوم بیرون کرده اند و یکسره به فقه دنیا مشغول شده اند. در حالی که فقه دنیا اگر حسنی دارد این است که دل را از عناصر بیگانه و غفلت آور بیراید تا به فقه دین بپردازد. فقه دنیا به واسطه ایسن فقه دیگر است که در زمره علوم دینی محسوب می شود."

ایشان در موضع دیگر به فقیهانی که تفقه در دین را منحصر به دانستن فقه پنداشته اند و به علم فتوا در باب معاملات دنیوی بسنده کرده اند و گمان برده اند که مراد خداوند از تفقه در آیه «فلولا نفر من كل فرقة..... آموختن فقه رایج است و با تعلیم، آن انداز مطلوب حاصل می گردد و به همین سبب عملاً از تهذیب نفس و سلوک اخلاقی غافل مانده اند اعتراض می کند. به گفته وی همه این فقیهان به واجب کفایی مشغول شده اند و از واجب عینی که اصلاح خویش است غافل و عاجز مانده اند. نظر ضمن همه انتقاداتی که به غزالی وارد است باید انصاف داد که روی سخن غزالی با عالمانی است که عملاً از تهذیب نفس و سلوک اخلاقی غافل مانده اند و این سخن اصالتاً از ائمه معصومین است که با عبارات بسیار تندتر به این نوع عالمان تاخته اند. غزالی فقه را ضرورتی برخاسته از خصومات و شهوات در میدان زندگی انسان میداند که مقتضی وجود سلطان برای ضبط و مهار و سیاست مردم و فرونشاندن آتش تجاوز است. چرا که این سلاطین خود محتاج قانون بودند و از آن جهت که فقه متکفل بیان نحوه قانون داوریهاست. فقها را قانوندان و آموزگار سلاطین می شمرد نهایت آنکه اگر این آدمیان به مسالمت و قناعت و عدالت زندگی می کردند و آتش خصومت نمی افروختند نیازی به فقیهان پدید نمی آمد. "فلو تناولوها بالعدل لانقطعت الخصومات و تعطل الفقها"

نقد: این حکم شاید در مورد ابواب قضا و قصاص و دیات، فقه نافذ باشد اما چرا باید احکام عبادی در زمره معارف دنیوی قرار گیرند؟ همه این موارد از دینی ترین و معنوی ترین اعمال مورد بحث فقیه است

غزالی بر این باور است که نگاه فقیه از زاویه ظاهر عمل است نه باطن آن. فقها در جمیع موارد مذکور جز به صحت و فساد ظاهری عمل به جنبه دیگری نظر نمی دوزند. حتی اسلام آوردن در چشم فقیه کار زبان است نه کار دل، لذا اسلام ظاهر است که از آن فقیه و داخل در دایره احکام فقه است. در نماز و روزه و... نیز اهتمام فقیه به این است که درست وضو سازد و در جامه غیر غصبی و با ادای حروف از مخارج نماز را بگذارد تا نمازش صحیح باشد. حال اگر از ابتدا تا انتهای نماز روی به محراب و دل در بازار باشد لطمه ای به صحت نماز او نمی زند. چنانکه در مسائل حلال و حرام نیز از پسین مراتب اربعه ورع یعنی ۱ ورع عام (پرهیز از حرامهای ظاهری) ۲ ورع صالحان (پرهیز از شبهات) - ورع پارسایان (پرهیز از حلالهایی که ممکن است آدمی را به حرام (افکنند) ۴ ورع صدیقان اعراض از غیر خدا و اقبال کامل به او) سر و کار فقه فقط با درجه اول آن است و بقیه درجات ورع از حیثه تصرف و دآوری وی بیرون میمانند.

غزالی مثالهایی زده که از نظر فقه اقرار زبانی به اسلام بدون ایمان قلبی پذیرفته می شود و نماز بدون حضور قلب هم مجزی است و اما اینکه اقرار زبانی به اسلام بدون ایمان قلبی پذیرفته میشود صرفاً به دلیل جنبه دنیوی فقه نیست بلکه به امید آن است که وی با ورود به فضای اسلامی به تدریج ایمان قلبی هم پیدا کند و ایمان قلبی نیز هر چند ضعیف باشد، باعث نجات از عذاب میشود نماز بدون حضور قلب هم مجزی است و پایین ترین مرتبه سعادت را که نجات از عذاب است فراهم

می‌آورد. آری در زکات به نظر فقیهان امامیه قصد قربت شرط است و بدون آن باعث برائت ذمه نمیشود و طبعاً فایده اخروی هم ندارد.

.. مسئله دیگری که غزالی تأکید میکند مسئله حیل‌های فقهی است کلاه شرعی و مثال میزند که مردی چنان با همسرش بدرفتاری میکند و بر او تنگ می‌گیرد که زن ناچار می‌شود برای رهایی و طلاق مهر خود را به او ببخشد. آیا این مرضی خداوندی است که می‌فرماید: و اتوا النساء صدقاتهنّ نخلاً فإن طین لکم عن شیءٍ منه نفساً فکلوه هنیئاً مریناً (نساء ۴) یا فقیهی برای آنکه از دادن زکات بگریزد در انتهای سال همه اموال خود را به همسرش می‌بخشد و از همسرش میخواهد که همه آن اموال را به وی باز بخشد و در این صورت زکات به اموال او تعلق نمی‌گیرد. بلی چنین کسی از مطالبه سلطان می‌گریزد اما آیا در قیامت هم می‌تواند ادعا کند که به واقع مالک مالی نبوده است؟ جهل به دین و سر زکات از این بیشتر نمی‌شود. زکات دادن برای آن است که دل را از رذیلت بخل پاک کنند و با چنین مکاریها که جز تعظیم به رذایل چیزی نیست کدام طهارت حاصل میشود؟ البته غزالی در کتاب العلم از ربع عبادات حکایست

می‌کند که آن فقیه زیرک که بدان حیل فقهی از دادن زکات می‌گریخته، قاضی ابویوسف یعقوب بن ابراهیم بن بیب شاگرد ابوحنیفه و اولین قاضی القضاء و فقیه اهل سنت در قرن دوم بوده است. وقتی به ابوحنیفه خبر دادند که وی بدان حیل زکات را جواب می‌کند، او را ستود و گفت: «ذلک من فقه این از کمال فقه دانی اوست. آنگاه ابو حامد میافزاید ابو حنیفه دروغ: نگفته است. فقه دانی ابویوسف او را بدین گونه حیل‌ها آشنا کرده بود اما این فقیهی است که به درد دنیا می‌خورد: " و مضرته فی الآخرة اعظم من کل جنایة و مثل هذا العالم هو الضار".

ه. وسواس فقها در طهارت و نجاست ظاهری و بی‌اعتنایی به طهارت حقیقی با آنکه در صدر اسلام مسلمانان در مسائل فرعی بسیار مسامحه میکردند سختگیری تنموده و به جای آن به تهذیب نفس و صفای باطن اهتمام داشتن
نقد: اتهام‌های غزالی به فقیهان صحیح نیست به عنوان مثال فقها از وسواس مذمت می‌کنند و آنرا خلاف شرع تلقی میکنندوی رفتار بعضی متنسکان را به حساب فقها گذاشته است یکی از اشتباههای غزالی به قول ابن جوزی این است که در بسیاری از موارد، شرع را به تصوف سودا کرده است. افراط‌های صوفی‌گری، غزالی گاهی سبب گردیده که از فقه اسلامی منحرف شود. مثل همین جا که میگوید راست گفته ابن سیرین از علمای مسلمان ایرانی قرن دوم هجری آن مرد حق نداشته غیبت حجاج (سفاک خونریزی که در ظلم و خونریزی شهره است را بکند حجاج مسلمان بوده است. اگر حجاج را نمی‌شود غیبت کرد پس در دنیا غیبت چه کسی جایز است؟ مشکل خود ابو حامد در بی‌توجهی به فقه است. لذا به قول ابن جوزی به فقه فروشی تن می‌دهد.

پاره ای از این مطالب نه تنها با طریقه و فقه اهل بیت مخالف است بلکه با فقه اهل سنت نیز سازگار نیست. به همین سبب ابن جوزی در تلبیس ابلیس ابتدا حکایتهای زیادی از احیاء العلوم غزالی می‌آورد و سپس منکرانه می‌پرسد:

آیا جایز است کسی که میتواند کاسبی کند برای اینکه از چشم مردم بیفتد، گدایی

کند؟ حقا که غزالی فقه را به تصوف ارزان فروخته است و لذا ایشان کتساب احیاء را آکنده از احادیث باطل و خارج از قانون فقه می‌نامد.

نکته قابل توجه آنکه آموزه‌های فقهی، محض مقدمه تزکیه و تقرب الی الله است ولی انسان را به بالاترین مراحل سعادت نخواهد رساند؛ بلکه تنها موجب نجات از عذاب روز واپسین خواهد شد اما چگونگی پیمودن مدارج بالاتر سعادت را باید از طریق آموزه‌های عرفانی و اخلاقی که در آیات و روایات موجود است بیاموزیم کوتاه سخن آن که اخلاق باید مبتنی بر ف باشد و فقه نیز تمام راه نیست بلکه آغاز راه است. و در پیمودن راه و سلوک تا انتهای سیر باید در مسیر فقه حرکت کرد.

دیدگاه (تباین) بی‌طرفی و بی‌نیازی فقه از اخلاق

بعضی از صاحب‌نظران رابطه فقه و اخلاق را تباین میدانند و بر این باورند که فقه و اخلاق رابطه بنیادی ندارند و فقه نیازی به اخلاق ندارد زیرا وظیفه اخلاق تنظیم قوای روحی و برقراری اعتدال بین ابعاد مختلف باطن انسان است و این تنها در صورتی میسر است که بر اساس دستور العملی صورت گیرد که خالق بشر مقرر داشته است؛ و این دستورالعمل در علم فقه بیان

گردیده است. به بیان بهتر، ساماندهی قوای روحی آدمی تنها در فرضی ممکن است که سلوک ظاهری او با خلق و خالق بر پایه صحیحی استوار باشد؛ چرا که این نهاد آدمی است که از مناسبات او با دیگران تأثیر می پذیرد.

اما در برابر تنظیم روابط انسان با خارج - اعم از خالق و مخلوق - از آنجا که در خارج از حوزه داخلی انسان صورت میگیرد نیازی به علم اخلاق ندارد؛ و اگر هم در فقه، مباحث مرتبط با جنبه روحی مطرح می گردد به هیچ وجه جنبه الزامی ندارد و فقه به تحصیل آن جهات تکلیف نمی نماید؛ بنابراین انسان تربیت شده، فقه میتواند بدون مراعات آن جهات نیز انسان کاملی فرض گردد و سعادت مند و فایز به علیین - که غایت فقه به شمار می آید - تلقی گردد.

نویسنده در ادامه نتیجه میگیرد که علم فقه هیچ نیازی به اخلاق ندارد؛ زیرا حوزه و محدوده آن مناسبات آدمی با غیر خود میباشد و صحت و مقبولیت این مناسبات متوقف بر وجود اعتدال بین قوای روحی آدمی نیست. از این رو انسان میتواند با تحمیل این مناسبات بر خویش التزام و تقید خود به شرع و احکام فقهی را تأمین نماید بدون این که در بساطن بسه اعتدال و سلامت نفسانی رسیده باشد؛ زیرا این الزامات به خلوص نیت باز میگردد و خلوص نیست در عبادت، چیزی جز اراده خدا داشتن در انجام اعمال عبادی نیست؛ و بدیهی است که اراده، فعلی نفسانی است که فاعل مختار مکلف قادر بر انجام آن میباشد؛ هر چند روحاً مسالم و معتدل و اخلاقی نباشد به هر حال آنچه از انبوه عبارات فقها به دست میآید این است که نیت، اخلاص و

پرهیز از ریا افعالی قلبی هستند که ملازم با رسیدن نفس آدمی به سلامت و اعتدال نیست ". ... نویسنده سپس مثالی را بیان میکند که شخصی باطناً مبتلا به بیماری عجب و دچار حالت تظاهر و ریا میباشد، میتواند با انجام عبادات در محل کاملاً مخفیانه زمینه ریا را از بین ببرد؛ و بدین وسیله عمل خویش را از نظر فقهی صحیح نماید؛ هر چند اخلاقاً شخص بیماری است؛ و یا کسی که دارای خست و بخل می باشد میتواند خود را به شرع ملتزم سازد و با پرداخت خمس و زکات، مالش مقصود و غرض فقه را تأمین نماید.

۴- نتیجه گیری

مجموع آیات متعددی که مورد تدبر قرار گرفت این مطلب را میرسانند که رابطه احکام فقهی و اخلاقی رابطه عموم و خصوص من وجه است و در موارد، افتراق تباین و تعامل است یعنی در عین آن که دو چیز هستند ولی تعامل و تاثیر و تاثر کامل دارند زیرا خاستگاه آنها یک جاست و در این دنیا جسم و روح به هم وابسته اند و عبادات و بسیاری از احکام فقهی، مقدمه تزکیه و تربیت اخلاق انسان است و اگر این تاثیر از آنها حاصل نشود مورد قبول حق تعالی قرار نمی گیرد (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) (مائده آیه ۲۷)) و متقابلاً شخصیت اخلاقی انسان رفتار او را مدیریت می کند و در رفتار او تاثیر نام دارد (قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ) (إسراء آیه ۸۲)) و ایسن شخصیت اخلاقی انسان، حاصل رفتار اوست و الان هم موجود است (وَإِنْ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) (توبه، آیه ۴۹)) و انسانهای با بصیرت الهی مانند معصومان (ع) در همین دنیا آن بساطن را میبینند ولی در قیامت مجسم میشود و در روایات معصومان موارد زیادی پیرامون این مطلب نقل شده است بنابر این اگر چه فقه در تمام شئون زندگی حضور دارد و همیشه و برای همه دستور العمل دارد، ولی رابطه جدایی ناپذیر و تعامل متقابل با اخلاق دارد و در پایان به نظر می رسد در ادوار گذشته رویکرد کارکردی در ساحت فقه به صورت پویا، تطوری و تحولی در گذر زمان به بار نشسته است که اگر این رویکرد به اخلاق نیز به سان آن چه در فقه اجرا شده بشود ثمرات و برکات گسترده ای در شئون اجتماعی و فردی حاصل می شود.

^{۲۲} قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ - (توبه آیه ۵۳)) جمله " لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ " تفسیر همان امر است، هم چنان که جمله " إِنْكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ " بیان علت قبول نشدن است.

۵- پیشنهادات

این پژوهش درآمدی بود برای مباحث گسترده تری که امید است پژوهشگران به آن بپردازند: کاوش این مسئله در روایات اهل بیت (ع) نتایج روشنتری به دست می دهد.

در این مقاله صرفاً تاثیر و تاثیر احکام فقهی و اخلاقی بررسی شد ولی این بحث می تواند در ساحت دانش فقه و اخلاق مورد واکاوی قرار گیرد و تاثیری که هر کدام از این دانش ها در دیگری دارد.

۱. یکی از مسائل مهم بررسی موارد ناسازگاری های ابتدائی احکام فقهی با اخلاق است که به نظر می رسد بسیار مورد ابتلا و سوال می باشد و باید یک به یک مورد بررسی و پژوهش قرار بگیرد تا شبهات در این زمینه مرتفع گردد.

۲. اگر فقیهی در مقام استنباط حکم کلی به حکمی دست یافت که خلاف اخلاق بود چه باید بکند.

۳. اگر مکلف در مقام عمل در تراحمی میان فقه و اخلاق قرار گرفت در مقام مصداق چه کند؟ تراحم در مقام مصداق و عمل نه در مقام استنباط حکم کلی) به عنوان مثال اگر مردی چنان با همسرش بدرفتاری کند و بر او سخت گیرد که زن ناچار شود برای رهایی و طلاق مهر خود را ببخشد. آیا این حکم فقهی است و مرضی خداوند است که میفرماید: «فان طبن لکم عن شیئ منة نفسا فکلوه هنیئا مرینا.» (نساء، ۴)

۴. اگر مردی بی دلیل همسر خود را طلاق دهد از نظر فقه خلافی نکرده ولی اخلاق آن را قبیح می شمارد یا زنی که به بچه اش شیر ندهد تا اجرت بگیرد از نظر فقه خلافی نکرده ولی اخلاق آن را قبیح می شمارد.

۵. و در پایان این سؤال به ذهن میرسد که چرا با وجود جایگاه بلند و تاثیرگذاری که اخلاق در کلام الله و سیره اهل بیت دارد در میان اندیشمندان سخت کوش ما مورد بی مهری قرار گرفته و مبنایی برای صدور بسیاری از احکام که جای آن و به کار بستن آن در جامعه امروز خالی است قرار نگرفته است؟ چرا حداقل اخلاق به سان مصلحت حکومت یا مصالح عمومی یا اجتماعی که به استناد آن به تخریب مسجد در مسیر یک خیابان حکم میدهند مورد عنایت واقع نشده است؟ چرا آن سان که با شدت به حرمت آشکار شدن چند تار مو حکم داده می شود که حق هم همین است به حرمت تکبر، حسد، جاه طلبی و.... که منشأ دروغ گویی و تهمت زنی و ترور شخصیت و زیرپا گذاشتن بسیاری دیگر از فضایل اخلاقی است و بنیان جامعه دینی را متزلزل میسازد توجه نمی شود و رساله های اخلاقی کمتر نوشته میشود و در رساله های عملیه و فتوای صادره این موضوعات به عنوان ملاک شناخت یا صدور احکام قرار نمی گیرد.

منابع

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۲۲.
۲. ابوهلال العسكري، الفروق اللغویه، ص ۴۱۲.
۳. جعفر سبحانی، به نقل: محمد هدایتی، مناسبات فقه و اخلاق، ص ۶۱؛ و پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت الله سبحانی <http://tohid.ir/fa/persian/articleView?articleId=4438>
۴. خواجه نصیر الدین طوسی «اخلاق ناصری»، ص ۱۲ ملا مهدی نراقی جامع السعادات ج ۵۵ / ۱
۵. دیلمی، احمد، آذربایجان، مسعود (۱۳۹۸)، اخلاق اسلامی (ویراست دوم)، دفتر نشر معارف، چاپ شصت و نهم
۶. شیخ حسن بن زین الدین معالم الدین، ص ۲۲ و ابو زهره، محمد، اصول فقه من تشریح طوسی عدّه الاصول، ج ۱، ص ۲۱؛ محمد تقی طباطبایی حکیم، الاصول العامه للفقّه المقارن، ۱۳۴۶ - ۱۴۲۵ ق. ص ۱۵؛
۷. طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۱۷، ج ۱۶، ص ۹۷.
۸. علی مشکینی، اصطلاحات الاصول، ص ۲۶۶-۲۶۵.
۹. فراهیدی؛ کتاب العین ج ۳ ص ۳۷۰؛ ابن فارس معجم مقاییس اللغه، ج ۴۴ ص ۴۴۲؛ جوهری، الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۴۳
- فیومی؛ المصباح المنیر ج ۲ ص ۴۷۹؛ طریحی، مجمع البحرین؛ ج ۶ ص ۳۵۵
۱۰. قرآن کریم
۱۱. کاتوزیان، ناصر، مبانی فقه و حقوق عمومی، ص ۳۴۳.
۱۲. محمد باقر مجلسی، ج سوم، ج ۶۷، باب ۵۹ ص ۳۷۲، ذیل حدیث ۱۸؛ محسن فیض کاشانی، الحقائق فی محاسن الاخلاق، ص ۵۴؛ و المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۵، ص ۹۵ خواجه نصیر طوسی، ص ۱۰۱ مهدی نراقی، ج ۱، ص ۲۲
۱۳. محمد بن محمد غزالی ابی حامد، احیاء علوم الدین، ج ۳، جزء ۸ سید عبدالله شبر. الاخلاق، ص ۱۰. ابوعلی مسکویه رازی تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ص ۵۱ الخلق حال للنفس داعیه لها إلى أفعالها من غیر فکر و لا رویه محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، باب ۵۹،
۱۴. مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، حکمت علمی، ص ۲۲.
۱۵. مصباح یزدی، محمد تقی، فلسفه اخلاق، ص ۱۵؛
۱۶. مصباح، محمد تقی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۲۴۱ - ۲۴۰
۱۷. مصطفوی، التحقیق، ج ۹، ص ۱۲۳.
۱۸. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، ج ۱، ص ۲۱